

# چهره بی نقاب اسرائیل:

## تروریسم مقدس

مرتضی اسعدی

**Israel's Sacred Terrorism: A Study Based on Moshe Sharett's Personal Diary and other Documents.** by Livia Rokach. Introduction by Noam Chomsky, Massachusetts, Association of Arab-American University Graduates Inc., 1982 (2nd Ed.).

۱۹۰۶ همراه خانواده و پدرش که يك مبلغ فعال صهیونیسم بود، به فلسطین کوچید. پس از آموختن زبان عربی، و تحصیل در دبیرستان هرتسلیه تل آویو، وارد ارتش عثمانی شد و با درجه افسری در سوریه خدمت کرد؛ بعد از به اجرا در آمدن طرح قیمومت انگلیس بر فلسطین، در ایام بعد از جنگ اول جهانی، از مدرسه اقتصاد لندن فارغ التحصیل شد، و به فاصله کوتاهی پس از آن به صفوف کارگری جنبش صهیونیسم پیوست و فعالیتهای سیاسی خود را آغاز کرد؛ از اعضای مؤسس حزب مابایی (حزب کارگر اسرائیل) بود؛ از ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۱ به عنوان معاون سردبیر نشریه داور (ارگان یومیه و عبری زبان هیستادروت یا فدراسیون عمومی کارگران اسرائیل)، و از سال ۱۹۲۹ به عنوان سردبیر ضمیمه انگلیسی همین نشریه، کار کرد؛ در سال ۱۹۳۱ به دبیری بخش سیاسی آژانس یهود (که کارش جذب و ترغیب یهودیان سراسر جهان برای کوچ به فلسطین بوده) برگزیده شد، و در این سمت مکرراً با امیر عبدالله، امیر اردن، و سایر رهبران عرب برای ایجاد همکاری نزدیکتر میان اعراب و صهیونیستها مذاکره کرد؛ بعد از ترور حیم آرلوسوروف، به ریاست بخش سیاسی آژانس یهود (که ریاست کل آن با دیوید بن گورین بود)، و نیز دبیری اجرایی جنبش صهیونیسم منصوب گردید؛ در تمام این مدت در محافل سوسیالیستی فعال بود و به عنوان دیپلماتی برجسته شناخته می شد؛ در سال ۱۹۴۸، بعد از تشکیل اسرائیل، به وزارت خارجه حکومت موقت اسرائیل انتخاب شد، و در دولتهای ائتلافی بعدی نیز وزارت خارجه را در اختیار داشت، و از ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۵ دومین نخست وزیر اسرائیل (بعد از بن گورین) بود؛ به اعتدال و میانه روی (که خصلت دیپلماتهاست) مشهور بود؛ و به همین سبب در سال ۱۹۵۶، به دنبال اختلافاتی که با بن گورین، وزیر دفاع وقت، یافت از مقام خود استعفا کرد (و یا در واقع با

پیدایش کشور اسرائیل عمدتاً زاینده يك مظلوم نمایی تاریخی است. تمام قول و قرارها و توافقات و تانیهایی که به تشکیل «وطن ملی یهود» انجامید مسبوق به ساختن و پرداختن اسطوره مظلومیت تاریخی «یهودی سرگردانی» بود که از وطن اساطیری خود، فلسطین، آواره شده و به دلیل همین آوارگی آماج ستمهای گوناگون اقوام دیگر گردیده است. تقدس این استراتژی در نزد سردمداران جنبش صهیونیسم تا بدانجا بوده که، بنابر برخی اسناد افشا شده، رهبران این جنبش حتی از فروخته تر کردن آتش کوره های یهودی سوز هیتلری نیز، به انگیزه امکان بهره برداری وسیع و عمیق تبلیغاتی از آن، دریغ نمی ورزیده اند. اینک کتاب تروریسم مقدس اسرائیل، با استناد به یادداشتهای خصوصی روزانه موشه شارتر، نخستین وزیر خارجه و دومین نخست وزیر رژیم صهیونیستی، به وضوح نشان می دهد که بقای این رژیم نیز، همچون تشکیل آن، موکول به تداوم همین سیاست بوده است. موشه شارتر، رئیس بخش سیاسی آژانس یهود و دبیر اجرایی جنبش صهیونیسم، بی تردید در این زمینه آن اندازه ثقه هست که حتی خبر واحد منقول از او اتقانی خدشه ناپذیر داشته باشد.

وی در سال ۱۸۹۴ در اوکرائین چشم به جهان گشود و در سال

اعمال نفوذ بن گورین، کنار گذاشته شد؛ و بالأخره از ۱۹۶۱ تا زمان مرگش در سال ۱۹۶۵ ریاست دایره اجرایی آژانس یهود را در اختیار داشت. هیو تامس، مورخ معاصر انگلیسی، وی را «مرد صالح» نامیده\*، و الحق که چنین تعبیری، در قیاس با بن گورین یا موشه دایان و نظایر ایشان، برازنده اوست.

در نتیجه، کتاب تروریسم مقدس اسرائیل که تماماً مبتنی بر یادداشتهای خصوصی روزانه چنین شخصیتی در ایام صدارت و وزارت خارجه اوست، نهانی ترین دقایق تصمیم گیریهای سرمداران رژیم صهیونیستی را در یکی از بحرانی ترین برهه های تاریخ این کشور، به نحوی مستند و صریح بازمی نماید، و به قول چومسکی (که مقدمه ای بر این کتاب نگاشته) نقاب از چهره «تاریخ رسمی» این رژیم می برد. اختلاف نظرهای اصولی و دیدگاههای کلی شارت با بن گورین (مرد شماره یک جنبش صهیونیسم و رژیم اسرائیل) سبب گردیده تا یادداشتهای موشه شارت (که در واقع سخنگوی جناح اعتدالی و میانه رو اسرائیل بوده) بسیار افشاگرانه باشند. البته این کتاب، به تصریح گردآورنده و مؤلف آن، لیویاروکاچ، ایتالیایی فلسطینی الاصل و دختر اسرائیل روکاچ، وزیر کشور کابینه شارت، تنها حاوی حدود یک صدم از کل یادداشتهای موشه شارت است: یادداشتهای مزبور حاوی مطالب شخصی، خانوادگی، رویدادهای حزبی، دیدارهای ملی یا بین المللی مهم، و خلاصه ای از گفتگوهای او با اعضای خانواده و نیز مسائل مطروحه در اجلاسهای کابینه و نظایر آن بوده، و از آن جهت که برخلاف بسیاری از «یادداشتهای خصوصی» برای چاپ و انتشار نوشته نشده بوده، لذا احتمال هرگونه خدشه و خللی در صحت مندرجات آن بسیار اندک است. پسر موشه شارت و خانواده او شدیداً تحت فشار سرمداران رژیم صهیونیستی بوده اند که آن را چاپ و منتشر نکنند، و یا این که قبل از چاپ آن را به تیغ سانسور حزب کارگر اسرائیل بسپارند؛ ولی یا کوو (یا یعقوب) شارت، پسر موشه شارت، سرانجام بر آن شده است که این یادداشتهای را به طور کامل و دست نخورده، در ۸ مجلد و کلاً در ۲۴۰۰ صفحه، چاپ و منتشر کند. استفاده لیویاروکاچ از این یادداشتهای ظاهراً دعای جدی میان او و یعقوب شارت در زمینه کپی رایت پیش آورده، که البته با رأی دادگاه به نفع روکاچ خاتمه یافته (و شرح آن در پیشگفتار ناشر و نیز صفحات ۷۱ و ۷۲ همین کتاب - ضمیمه پنجم - آمده) است. نکته قابل اعتنا این است که استناد و استشهاد لیویاروکاچ به این یادداشتهای (بنابه صریح حکم دادگاه، مندرج در ضمیمه پنجم کتاب) به نحوی نبوده که باعث قلب ماهیت واقعی آنها بشود و یا به معنایی جز مراد و منظور اصلی نویسنده، یعنی شارت، راه برد. به عقیده برخی صاحب نظران، افشای این یادداشتهای برای رژیم صهیونیستی

همان نقش افشاگرانه و ویرانگری را دارد که افشای اسناد پنتاگون در خلال جنگ ویتنام برای تشکیلات سیاسی - نظامی امریکا داشت (ص ۹، مقدمه مؤلف). این کتاب نشان می دهد که چگونه رژیم صهیونیستی با تردستی تمام ظلم را در لفافه ای از تظلم و مظلوم نمایی می پیچد و به افکار - و یا درست تر، به عواطف

- عمومی جهانیان می باوراند. یکی از نکاتی که تلویحاً از خلال مطالب این کتاب استفاده می شود این است که مؤلف چند و چونی در مشروعیت تشکیل کشور اسرائیل نکرده، و به نحوی مضرر آن را پذیرفته است: وی همه هم خود را مصروف افشای این نکته کرده که رژیم اسرائیل برای حفظ موجودیت خود به اقدامات زیرکانه و فریبکارانه ای متوسل می شود تا خود را در معرض ظلم و تجاوز همسایگان عرب خود نشان دهد، و مآلاً امکان بیاید که آتش جنگ و تنش را که (بنابر تصریح موشه دایان، ص ۴۶ و ۴۷) موجودیت و هستی اسرائیل بر آن استوار است، همچنان فروخته و گرم نگاه دارد؛ و طبعاً، با انتقال کانون توجه به این نکته، مشروعیت و موجودیت بالفعل رژیم صهیونیستی تلویحاً به رسمیت شناخته می شود (و این همان نکته ای است که - باز هم تلویحاً - در قطعه نامه مشهور ۲۴۲ سازمان ملل متحد گنجانده شده، و اعراب عموماً با آن مخالف بوده اند). در یک کلام، این کتاب سخن جدید و بدیعی نگفته، بلکه سندی جدی و حاشیای نا پذیر تدارک دیده که تقریباً تمام اتهامات وارد بر رژیم صهیونیستی را تأیید و تسجیل می کند.

این کتاب حاوی یک پیشگفتار ناشر (در اعلام مواضع گردآورنده و ناشر این اسناد و شرح مشکلاتی که بر سر راه انتشار آن وجود داشته)؛ مقدمه ای به قلم چومسکی (در تجلیل و تقدیر از این افشاگری)، پیشگفتار مؤلف، ده فصل تحت عناوین مختلف که هر یک گوشه ای از نیرنگهای نهانی رژیم صهیونیستی را افشا می کنند، پانوشتها که در انتهای فصول دهگانه آمده، و بالأخره پنج ضمیمه است که هر کدام با یکی از فصول دهگانه مربوطند. تمامی فصول دهگانه مزبور به اقوال منقول از یادداشتهای خصوصی موشه شارت، و ضمائم و پانوشتها به اسناد موثق و معتبر دیگری، مستندند.

فصل نخست (صفحات ۱۰ تا ۱۱)، تحت عنوان «موشه شارت و یادداشتهای خصوصی او»، حاوی توضیحاتی در مورد شخصیت خود شارت و یادداشتهای اوست.

در فصل دوم (صفحات ۱۲ تا ۱۳) سخن از کناره گیری تاکتیکی بن گورین از نخست وزیری و وزارت دفاع اسرائیل، و انتصاب شارت به نخست وزیری است؛ یادداشتهای شارت از آستانه این انتصاب (۹ اکتبر ۱۹۵۳) و قبل از کناره گیری بن گورین آغاز می شود. در این بخش نشان داده می شود که

چگونه بن گورین زیر کانه در صدد بوده تا با کناره گیری تاکتیکی خود وانمود کند که در غیاب او (که سخنگو و مرد شماره یک جناح نظامی مشرب و افراطی صهیونیست‌هاست)، «اسطوره امنیت اسرائیل» به مخاطره خواهد افتاد، و مآلاً بازگشت مشعشع و حق به جانب وی به قدرت ضروری خواهد بود، به این معنی که شکست شارت (که به اعتدال و دیپلماسی مشهور است) این دعوی را اثبات خواهد کرد و برای شکست سیاست‌های شارت هم کارشکنیها و زمینه‌سازیهایی جناح بن گورین کافی است.

در فصل سوم (صفحات ۱۴ تا ۱۸) نشان داده می‌شود که چگونه اسرائیل در صدد بوده که مصر را به تعرضی علیه اسرائیل وادارد و آن گاه، به نام یک حرکت تلافی جویانه و دفاعی، صحرای سینا را اشغال کند. طی بقیه فصول این کتاب (و خصوصاً در صفحات ۴۶ تا ۴۷) نیز به وضوح نشان داده می‌شود که تاکتیک انگیزش اعراب به حملات ناخود خواسته، و یا حتی در صورت لزوم وانمود کردن به اینکه چنین حمله‌ای از جانب اعراب انجام شده، و آن گاه حملات به اصطلاح «تلافی جویانه» به سرزمین‌های عربی، به منظور حفظ و تداوم همان اسطوره امنیت کذایی و کلاً موجودیت اسرائیل، همواره اساس سیاست‌های این رژیم در منطقه بوده است.

در فصل چهارم (صفحات ۱۹ تا ۲۳)، تحت عنوان «فرصت تاریخی برای اشغال جنوب سوریه»، می‌بینیم که جناح تجاوز طلب و سلطه‌جوی اسرائیل (که سخنگویان مشهور و ثابت قدم آن دیوید بن گورین و موشه‌دایان بوده‌اند) مسأله امکان اشغال سوریه را مطرح می‌کنند، و شورش نیروهای سوری علیه ادیب شیشکلی در ۲۵ فوریه ۱۹۵۴ در حلب را، به عنوان نشانه‌ای از در هم ریختگی وحدت سوریه، فرصتی تاریخی برای اعمال این نقشه می‌دانند. جالب است که طراحان این توطئه، امکان حمله عراق به سوریه و اشغال بخشی از سوریه توسط این کشور را در این زمان، عامل بسیار مطلوبی جهت تسهیل اجرای نقشه خود می‌دانند.

فصل پنجم (صفحات ۲۴-۳۰)، تحت عنوان «بپایید یک دولت مارونی در لبنان بر سر کار بیاریم»، حکایت از این دارد که اسرائیل از همان آغاز در صدد بوده تا به هر ترتیب ممکن طرح روی کار آوردن یک دولت مسیحی مارونی را در لبنان، با هر هزینه‌ای که شده - حتی با استقراض از خزانه و یا دست آخر از طریق آژانس یهود - به اجرا در آورد.

فصل ششم (صفحات ۳۱ تا ۳۷)، با عنوان «تروریسم مقدس»، نشان می‌دهد که چگونه رژیم صهیونیستی برای اجرای سیاست‌های به اصطلاح «تلافی جویانه» خود فریبکارانه و مکارانه زمینه‌سازی می‌کند: در ۱۷ مارس ۱۹۵۴ گروهی ناشناس [که بعداً

قرار است عرب مسلمان نامیده شوند] به اتوبوسی که از ایلات به بئر شبع در حرکت بوده حمله می‌کنند و طی این حمله ۱۰ نفر از یهودیان کشته می‌شوند؛ شاهدان عینی «شهادت» می‌دهند که مهاجمین از اعراب «بدوی» بوده‌اند؛ بازجویان محل حادثه نیز گواهی می‌دهند که تمام قرائن و آثار حاکی از آن است که مهاجمان به طرف اردن گریخته‌اند و رد پای ایشان در حدود فاصله ۱۰ کیلومتری مرز اردن ناپدید گردیده. زمینه برای اعمال سیاستی که حیات اسرائیل بدان بسته است به زیرکانه‌ترین شکلی فراهم شده است. ابتدا بایستی طی تبلیغاتی جهانی وانمود شود که اسرائیل در مقابل تروریسم اعراب مظلوم مانده و اعراب «دشمن خونی یهود» ند...؛ و آن گاه به قصد «تلافی» و نوعی دفاع ظاهراً موجه و حق به جانب (که مؤلف آن را «تروریسم مقدس اسرائیل» نامیده) طرح اشغال نواحی مرزی اردن توسط بن گورین و دارودسته‌اش مطرح می‌گردد. در ۴ آوریل ۱۹۵۴ شارت طی نامه‌ای به بن گورین می‌نویسد که:

«شنیده‌ام بعد از حادثه... [کذایی] در این اندیشه‌ای که ما باید خاک اردن را تصرف کنیم. به نظر من چنین اقدامی می‌تواند ما را به جنگ با اردن که تحت حمایت انگلیس است بکشاند، در حالی که امریکا نیز در انظار همه جهانیان ما را محکوم خواهد کرد و با ما به سان متجاوز رفتار خواهد نمود. این برای اسرائیل به معنای مصیبت و شاید مرگ و نیستی باشد» (صفحه ۳۲، به نقل از صفحه ۴۵۳ یادداشتها، مورخ ۴ آوریل ۱۹۵۴). می‌بینیم که شارت (یا به قول هیوتامس، «مرد صلح») نیز علی‌الاطلاق با تجاوز و تهاجم مخالف نیست؛ بلکه چون اردن «تحت حمایت انگلیس» است و امریکا فلان و بهمان خواهد کرد، این کار را مقرون به صرفه نمی‌داند. در خلال سطور این فصل نشان داده می‌شود که حمله به اتوبوس مزبور در واقع کار خود اسرائیلیها بوده است، و با وجود این، وزارت خارجه رژیم صهیونیستی مؤکداً در پی آن است که به این امر صورتی تظلم آمیز بدهد و واقعیت آن را قلب کند. در این فصل از قول شارت می‌خوانیم که: «ارتش [اسرائیل] خواستار حمله و کشتار و غارت بی پرواست... رهبران ارتش نسبت به مسائل اقتصادی ناشی از جنگ و گرفتاریهایی که جنگ در روابط داخلی [اسرائیل] پدید می‌آورد، کاملاً بیگانه و کورند» (صفحات ۳۲ و ۳۳، به نقل از صفحه ۴۲۶ یادداشتها، مورخ ۳۱ مارس ۱۹۵۴). شارت معتقد بوده است که رهبران ارتش اسرائیل مثل آب خوردن دروغ می‌گویند (صفحه ۳۴). او پس از آن که حقیقت یکی از دستمایه‌های تبلیغاتی و زمینه‌ساز اعمال سیاست «تلافی جویانه» اسرائیل را باز می‌نماید، می‌گوید که: «صدها نفر از کسانی که در سدوم زندگی می‌کنند حقیقت [مسأله قتل چندین عرب به دست چند جوان یهودی] را می‌دانند، و به رادیوی

اسرائیل و حکومت اسرائیل [که سعی در لوٹ کردن مسأله و قلب کردن حقیقت دارند] می‌خندند» (صفحه ۳۳، به نقل از صفحه ۵۱۴ یادداشتها، مورخ ۱۳ مه ۱۹۵۴). او معتقد است که گرچه افکار عمومی مردم اسرائیل موافق جوانان یهودی است که مرتکب این قتل شده‌اند، ولی، حتی اگر بتوان این مسأله را از نظر قانونی و صوری لوٹ کرد، رسوایی ناشی از آن را در انظار عمومی جهانیان پنهان نمی‌توان داشت (صفحه ۳۶): بعداً معلوم می‌شود که موشه‌دایان از نقشه اجرای این قتل، به رهبری یکی از فرماندهان نیروی چتر باز اسرائیل، خیر داشته و در واقع خود آن را سامان داده بوده است (همانجا).

شارت که تنها در انتخاب راهها با افراطیون نظامی موافق نیست، اینجا و آنجا نوع تلطیف یافته‌ای از مکنونات نژادپرستانه صهیونیستی خود را بروز می‌دهد (برای نمونه نگاه کنید به صفحه ۳۵). وی حملات «تلافی جویانه» را که از نظر اریک شارون، فرمانده تیپ چتر باز اسرائیل، «حکم یک اصل مقدس» برای این رژیم را یافته بوده، محکوم می‌کند (صفحه ۳۶)، و در صفحه ۸۳۴ یادداشت‌های مورخ ۱۱ مارس ۱۹۵۵ خود می‌نویسد که «دایان و اریک شارون، فرمانده تیپ چتر باز، علیه من توطئه کرده‌اند و مبارزه‌ای را سامان داده‌اند، چرا که من هویت آنها را فاش کرده‌ام» (همانجا). ولی، با همه این احوال، موضعگیریهای اخلاقی او در واقع سرپوشی ظاهرالصلاح برای نوعی گرایش پراگماتیستی است، زیرا او چنین اقداماتی را نه به دلیل منافات آنها با اصول و ارزشهای اخلاقی و انسانی، بلکه صرفاً به لحاظ مغایرت با منافع و مصالح اسرائیل نفی و محکوم می‌کند. وی در یکی از اجلاسهای دبیرخانه مآپایی، در ۱۱ ژانویه ۱۹۶۱، ظاهراً به طنز و طعنه، می‌گوید: «ما در قبال مسائل اخلاقی برخوردی اخلاقی نداریم، بلکه برخورد ما با این گونه مسائل برخوردی مصلحت‌اندیشانه و پراگماتیستی است» (صفحه ۳۷). با همه این احوال، در مقایسه با وقاحت سردمداران جناح رقیب، موشه‌شارت واقعاً مجسمه اخلاق و انسانیت بوده است: مشرب اعتدالی او این شهامت را به او می‌دهد که بگوید: «در صورت حملات یهودیان به اعراب، نه کسی از مقامش معزول می‌شود و نه کسی تو بیخ و تنبیه می‌گردد... چرا که بنا به خواست افکار عمومی [برانگیخته] و ارتش و پلیس اسرائیل ریختن خون اعراب مباح است» (صفحه ۳۷).

در فصل هفتم (صفحات ۳۸ تا ۴۲) سخن از این است که رهبران جناح افراطی رژیم صهیونیستی، همچون بن‌گورین و دایان (پنهان از نخست‌وزیر میانه‌روی که می‌خواهند بیهودگی راه و روشش را نشان دهند) می‌کوشیده‌اند تا با توسل به هرگونه خرابکاری ممکن، روابط دیپلماتیک رو به بهبود غرب با مصر

(یعنی سردمدار جهان عرب) را مختل سازند و زمینه را برای واژگونی رژیم ناصر آماده کنند: تلگراف رمزی از اسرائیل به یک حلقه جاسوسی اسرائیلی در قاهره مخابره می‌شود و طی آن از آنها خواسته می‌شود که به منظور تخریب رابطه دیپلماتیک انگلیس با مصر و آماده کردن زمینه برای واژگونی رژیم ناصر، در تأسیسات غربی و انگلیسی در مصر خرابکاری کنند و به هر نحو ممکن در مصر آشوب بیانگیزند، ولی کاملاً مراقب باشند که منشأ اسرائیلی این اقدامات به هیچ وجه فاش نشود. پیش از آن که خرابکاران و جاسوسان اسرائیلی در ۲۷ ژوئیه ۱۹۵۴ به دام بیفتند و این توطئه افشا گردد، خرابکاریهای مزبور به حساب اخوان المسلمین که با رژیم ناصر مخالف بودند، گذاشته شده بود. شارت که از این طرح بی‌خبر بوده، بعداً به مقابله با آن بر می‌خیزد، ولی نه آنچنان که حتی تلویحاً تأیید محاکمه جاسوسان اسرائیلی در مصر قلمداد شود: روزنامه داور، ارگان هیستادروت، که شارت از سردمداران آن بوده، می‌نویسد که مصریها در بازجویی از اسرائیلیها «سیاستی الهام یافته از نازیها» را به کار می‌بندند (صفحه ۳۹). شارت نیز، علی‌رغم این که رفتار مصریها را با جاسوسان اسرائیلی، انسانی می‌داند، ولی در پارلمان این کشور اعلام می‌کند «این یهودیان قربانی اتهامی دروغین شده‌اند» (همانجا).

این فصل، علاوه بر افشاگریهایی که محور اصلی این کتاب است، نمونه‌هایی از تعارضات داخلی میان جناحهای مختلف رژیم صهیونیستی را نیز به خوبی باز می‌نماید.

شارت در صفحه ۶۳۹ یادداشت‌های ۱۰ ژانویه ۱۹۵۵ خود، صریحاً می‌گوید لاون، وزیر دفاع وقت اسرائیل، «همواره این درس اهریمنانه را به رهبران ارتش تلقین می‌کرده که چگونه در خاورمیانه جنگ افروزی کنند، نفاق بیفکنند، و برخوردهای خونین پیش بیاورند...» (صفحه ۴۰). لاون که در آن ایام وزیر دفاع اسرائیل بوده، منادی این اندیشه بوده که «علاوه بر اعراب، غرب هم دشمن اسرائیل است، و برای این که هر دورا از توطئه علیه اسرائیل بازداریم بایستی به اقدامات [تروریستی] مستقیمی که مایه وحشت آنان شود متوسل گردیم» (صفحه ۴۲). به نقل از صفحه ۶۸۵ یادداشت‌های مورخ ۲۶ ژانویه ۱۹۵۵.

فصل هشتم این کتاب (صفحات ۴۳ تا ۴۷) بیشتر از بقیه کتاب نقاب فریب را از چهره رژیم صهیونیستی دریده است. این فصل حاوی یادداشت‌هایی است که نشان می‌دهند امریکا بر ناصر فشار می‌آورده تا با دولت شارت به نوعی مذاکره کند و در ضمن به دولت اسرائیل یک پیمان امنیتی پیشنهاد کرده بوده که بنا بر آن اسرائیل باید تعهد می‌کرده مرزهایش را با اعمال زور تغییر ندهد، و در عوض هرگاه مورد هجوم اعراب قرار گرفت امریکا به کمک

این رژیم بشتابد. بنابراین یادداشتهای ناصر در ملاقاتی با راجر بالدوین، فرستاده جامعه حقوق بشر امریکا به قاهره، گفته بوده که وی «از جمله آن کسانی که می‌خواهند اسرائیل را به دریا بریزند، نیست. بلکه به همزیستی با اسرائیل معتقد است و مطمئن است که مذاکرات میان دو کشور [مصر و اسرائیل] به زودی شروع خواهد شد» (ص ۴۳، به نقل از صفحه ۶۸۰ یادداشتهای مورخ ۲۵ ژانویه ۱۹۵۵). تمام تلاش امریکا در این میان معطوف به این است که اسرائیل بیش از این به رابطه امریکا با اعراب، که به دنبال امضای پیمان بغداد (بعدا سنتو) بهبود یافته، لطمه نزنند. در این راه، کرمیت روزولت (طراح و مجری کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران) از سازمان سیای امریکا مأمور می‌شود تا در جهت ایجاد تماسهایی میان مصر و اسرائیل فعالیت کند. و در حالی که جریان امور به طرف تمهید مقدمات مذاکرات میان دو رژیم سیر می‌کند، فشارهای جناح افراطی دولت اسرائیل بر شارت، برای بازگرداندن بن‌گورین به کابینه افزایش می‌یابد، و سرانجام بن‌گورین در ۱۷ فوریه ۱۹۵۵، به عنوان وزیر دفاع، به کابینه شارت باز می‌گردد. شارت همان روز در یادداشتهای روزانه‌اش نوشته بوده است: «دیگر صلح و آرامش تمام شد» (صفحه ۴۴).

و چنین نیز شد: بن‌گورین ۱۰ روز بعد از بازگشت به وزارت دفاع عملیات غزه را، به منظور زمینه‌سازی برای اشغال این شهر، آغاز کرد، ولی به تعبیر شارت، «اوضاع خرابتر از آن شد که قرار بود بشود»، و لذا، «سخنگوی ارتش که از وزیر دفاع دستور می‌گرفت، شرح دروغینی درباره این ماجرا به مطبوعات داد... [ولی] چه کسی حرف ما را باور می‌کند؟» (صفحه ۴۴، به نقل از صفحه ۸۰۴ یادداشتهای مورخ اول مارس ۱۹۵۵). و بازم شواهد متعددی از برنامه‌ریزیهای مستمر برای مظلوم‌نماییهایی که علی‌الدوام بایستی بشود: «بایستی به سفارتخانه‌های اسرائیل دستور بدیم کار مصر را تقبیح و محکوم کنند و موضع دفاعی بگیرند» (صفحه ۴۴، به نقل از صفحات ۸۰۴ و ۸۰۵ یادداشتهای مورخ ۳ مارس ۱۹۵۵). خود شارت، پس از آن که معلوم می‌شود مسأله به هیچ وجه يك درگیری ساده و اتفاقی نبوده، و بیشتر از جانب اسرائیل برنامه‌ریزی شده، می‌گوید: «چه کسی ممکن است این قدر احمق باشد که باور کند چنین عملیات پیچیده‌ای اتفاقاً، و صرفاً بر اثر توسعه دامنه حمله ناگهانی يك واحد ارتش مصر به يك واحد از ارتش اسرائیل، «پیش آمده» باشد؟» (صفحه ۴۵، به نقل از صفحات ۸۰۴ و ۸۰۵ یادداشتهای مورخ اول مارس ۱۹۵۵).

پیمان امنیتی پیشنهادی امریکا به اسرائیل نیز مورد قبول قرار نگرفت؛ زیرا موشه‌دایان [از جناح بن‌گورین] در ماه آوریل

۱۹۵۵ گفته بود که عقد چنین قراردادی «قید و بندی بر آزادی عمل ارتش ما می‌نهد» (صفحه ۴۹). دایان در ۲۶ ماه مه همان سال، طی توضیحاتی برای سفرای اسرائیل در واشنگتن و لندن و پاریس، شاید به بهترین وجه نقاب از چهره رژیم آرمانی خود بر می‌گیرد: «ما به پیمان امنیتی با امریکا نیاز نداریم. چنین پیمانی تنها مانعی بر سر راه ما قرار خواهد داد. ما در ۸-۱۰ ساله آینده به هیچ وجه با خطری از جانب تقویت بنیه نظامی اعراب مواجه نخواهیم بود... این پیمان امنیتی تنها دست ما را خواهد بست و جلوی آزادی عمل ما را که در سالهای آینده به آن احتیاج داریم، خواهد گرفت... عملیات تلافی جویانه، که اگر خودمان را به يك پیمان امنیتی مقید کنیم دیگر قادر به اعمال آن نخواهیم بود، مایه حیات ماست. این عملیات به ما امکان می‌دهد که تنش شدیدی را در میان مردمان و در درون ارتش مان [نسبت به اعراب] حفظ کنیم. بدون این عملیات ما دیگر مردمی مبارز و جنگی نخواهیم بود و با از دست رفتن نظم و انضباطی که مختص چنین مردمی است، از دست خواهیم رفت و نابود خواهیم شد. ما باید فریاد بزیم که [صحرای] نقب در خطر است، تا جوانانمان به آنجا هجوم ببرند... این دولت هیچگونه تعهد بین‌المللی ندارد، [ولذا] مسأله صلح اصلاً مطرح نیست... این کشور بایستی دقیقاً حساب شده گام بردارد و به شمشیرش تکیه کند. این کشور بایستی شمشیرش را، اگر نه تنها، عمده‌ترین وسیله بالا نگاه داشتن روحیه و گشودن تشهای اخلاقی خود بداند. برای تأمین این هدف، این دولت [یعنی اسرائیل] می‌تواند - و نه تنها می‌تواند، بلکه بایستی - حادثه‌سازی کند، و برای این منظور باید به روش «تحریک و تلافی» متوسل گردد. گیریم که دست آخر جنگ جدیدی هم بین ما و کشورهای عربی پیش آمد، در آن صورت ما می‌توانیم برای همیشه از شر مشکلاتمان خلاص شویم و جایمان را بیابیم» (صفحات ۴۶-۴۷، به نقل از صفحه ۱۰۲۱ یادداشتهای مورخ ۲۶ مه ۱۹۵۵).

این سخنان از هر توضیحی مستغنی است؛ این همان چهره واقعی «تاریخ رسمی» ای است که به قول چومسکی، کتاب تروریسم مقدس اسرائیل با افشای این اسناد نقاب تزویر و تظلم دروغین دیرینه از چهره آن دریده است؛ مکر سنی که به هر حال بایستی روزی به اهل آن باز گردد.

فصل نهم (صفحات ۴۸ تا ۵۱) نشان می‌دهد که یکی از دلایل مهم اصرار اسرائیل بر استمرار سیاست «تلافی جویی» آن بوده که تشکیلات حاکمه رژیم صهیونیستی می‌خواستند از این طریق کشورهای عربی همجواری را وادارند تا آوارگان فلسطینی جنگ ۱۹۴۸ را از مجاورت مرزهای اسرائیل بپراکنند و به بقیه کشورهای عربی بفرستند. و البته که این خواست نه بنا بر

لاحظات نظامی، بلکه بدان دلیل بوده که حضور این آوارگان در نوار خط آتش بس - یعنی نوار غزه و ساحل غربی رود اردن - هم دآور دایمی عدم مشروعیت اشغال اراضی اعراب فلسطینی وسط اسرائیل در سالهای ۱۹۴۸ و ۱۹۴۹، و تخطی این رژیم از طعنامه‌های سازمان ملل متحد (مبنی بر بازگرداندن فلسطینیها به طنشان) بوده، و هم محدودهٔ مرزهایی را که اسرائیل هیچگاه مایلی به محصور ماندن در آن را نداشته، مشخص می کرده است. با توجه است که موضع موشه شاروت در مورد ضرورت پراکندن وارگان فلسطینی از مجاورت مرزهای اسرائیل، با موضع فراطیون رژیم صهیونیستی، جز در مورد توسل به نیروی نظامی، اختلافی نداشته است: او نیز طرچه‌های سال ۱۹۴۸ کنت بر نادوت را مبنی بر بازگرداندن آوارگان فلسطینی به سرزمینشان، کاملاً رد می کرده است (صفحات ۴۸ و ۴۹).

فصل آخر این کتاب (صفحات ۵۲ تا ۵۷)، تحت عنوان «... و واژگونی رژیم ناصر»، نشان می دهد که رژیم اسرائیل سالهای واسط دهه ۱۹۵۰ را برای اشغال نوار غزه و ملاً ساقط کردن رژیم ناصر، مناسبترین وقت می دانسته است. به اعتقاد بن گورین: «ناصر خطرناکترین دشمن اسرائیل است و برای انهدام این کشور توطئه می کند» (صفحه ۵۳)، به نقل از یادداشتهای مورخ ۲۴ آوریل ۱۹۵۵)، و «مصر خیال سلطه بر افریقا، از غرب تا مراکش و از جنوب تا افریقای جنوبی... را در سر می پرورد، و ناصر احتمالاً در مقابل اشغال نوار غزه عکس العمل نشان نخواهد داد... زیرا جهان عرب دچار تفرقه شده و مصر هنوز هیچ قراردادی با امریکا یا انگلیس امضا نکرده است» (صفحه ۵۲، به نقل از صفحات ۸۷۴ و ۸۷۵ یادداشتهای مورخ ۲۹ مارس ۱۹۵۵). البته این سخن مؤلف در این بخش که «ممانعت از اتحاد میان غرب و جهان عرب، و خصوصاً با مهمترین کشور عرب - یعنی مصر - مهمترین هدف اسرائیل بوده (و قرار بوده که باشد)» اندکی شبهه ناک می نماید، چرا که می تواند به نوعی تشویق تلویحی اعراب به عقد پیمانهای با غرب تلقی گردد؛ به هر حال، بسیار بعید است که این امر «مهمترین هدف اسرائیل» بوده باشد. منظور اصلی از توطئه‌های این رژیم بر ضد رژیم ناصر همان است که بن گورین در جلسه هیئت دولت اسرائیل در ۳ اکتبر ۱۹۵۵ فاش کرده بوده: «حالا امریکا خواهان واژگونی رژیم ناصر است... ولی جرأت استفاده از روشهایی که برای واژگونسازی ژاکو بوآربنز در گواتمالا [۱۹۵۴] و مصدق در ایران [۱۹۵۳] به کار بست، ندارد... بلکه ترجیح می دهد که این بار از طریق اسرائیل عمل کند» (صفحه ۵۵، به نقل از صفحه ۱۱۸۶ یادداشتهای مورخ ۳ اکتبر ۱۹۵۵). در این بخش شاروت از قول بن گورین نقل می کند که اعمال زور «تنها راه» رساندن اسرائیل

به پایه يك قدرت مسلط در منطقه است. و ناصر از آن رو بایستی ساقط شود که نه تنها رژیمش خطری برای اسرائیل به حساب می آید، بلکه اتحاد غرب با رژیم ورهبری پر حیثیت وی در جهان سوم و خاورمیانه، ملاً به صلحی خواهد انجامید که دولت صهیونیستی را تا حدّ تنها یکی از جوامع ملی (و نه تنها قدرت مسلط) منطقه تقلیل خواهد داد. (صفحات ۵۲ و ۵۳).

درست يك سال بعد از این برنامه‌ریزیها، نیروهای موشه‌دایان نوار غزه، صحرای سینا و تنگه تیران را اشغال کردند: شش ماه قبل از این اقدام، بنا بر تصمیم شخص بن گورین، شاروت از حکومت کنار گذاشته شده بود.

مؤلف کتاب تروریسم مقدس اسرائیل معتقد است که شاروت با مواضع و نقطه‌نظرهایش کاملاً می توانسته است جهتگیری تاریخی سیاست اسرائیل و ملاً تاریخ خاورمیانه را به نحوی جدی و اساسی دیگرگون سازد، ولی عملاً «نه جرأت این کار را داشته، و نه مزاج و مشرب لازمه آن را» (صفحه ۴۰). با همه این احوال، فحواي یادداشتهای افشاگرانه وی را نمی توان جز به حساب شهامت اخلاقی او گذاشت: وی در سالهای آخر عمرش (در جلسه ۱۱ ژانویه ۱۹۶۱ دبیرخانه مایابی) گفته بوده که: «همه این [مفسده‌جویی‌ها] رژیم اسرائیل [بایستی انقلابی در معنای عدالت و شرافت در افکار و انظار عامه پدید آورد؛ بایستی این دولت را در چشم جهانیان دولت وحشی معرفی کند که اصول شناخته شده و جا افتاده عدالت در جامعه کنونی [بشری] را نمی پذیرد...» (صفحه ۳۷).

\*

در مجموع، کتاب تروریسم مقدس اسرائیل سخن بدیعی پیش ننهاد، اما به نحوی بدیع و کاملاً مستدل و مستند اتهامات وارد بر اسرائیل را تسجیل و تأیید کرده است. با توجه به این که به قول شاروت «روابط میان رهبران تشکیلات امنیتی اسرائیل مخوف است» (صفحه ۴۱) و بسیاری از گیرودارها و فرازونشیبهای درونی آن به هیچ وجه به خارج از مرزهای آن درز نمی کند، باید پذیرفت که گردآوری، تألیف و انتشار کتابی این چنین افشاگر کاری سترگ و قابل ستایش است. جا دارد که این کتاب هر چه زودتر به فارسی ترجمه شود.

\*. Hugh Thomas, *The Suez Affair*, London, Pelican Books, 1967, p.23.